

(مآثر الامرا) [۳۳۱] (باب الف)

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت باو عذابت شده بود) داخل گشت . قطب الملک با مهاراجه ببندر بست قلعه شذافته هیچ کس را در آنجا نگذاشتند . چون فوت قابو معبر بمو قدیور است و اغماض چنین وقت خیر باد جان و آبروی خود گفتن مباشر امر عظیم و مرتکب کار خطیر گشتند . چنانچه در ذکر قطب الملک مرقوم خامه گردیده . در هوز در ماه گذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعه اکبر آباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم خلاف برافراشت . امیر الامرا در جناح استعجال رسیده در محاصره سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت . و چون قطب الملک بمقلابل راجه جیسنگه سوائی (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بقتحپور سیکری رسید امیر الامرا نیز ملحق شد . و بعد مصالحه راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها برخاست . و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت . اما آخر کار از پخته کاری راجه و تن چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیله ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیمت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی بود) بدان تعلق گرفته بود (که هر دو برادر بپادشاه کامیابی لب تر ساخته شوزابه بیمرادی در کشند . و گام چند بمقصود شذافته را سپر ناکامی گردند) مساهله سترگ و غلط فاحش سرزد . که با تصدی چنین امر خطیر (که در لای عظیم بچرخ آردند) بملاحظه یک دیگر

(باب الالف)

[۳۲۲]

(مآثر الامراء)

سردار آزادی هندوستان نگشتمند - اگر بکنی بد بگری سر فروتنی و انقیاد
 فردوسی آورد یا امیرالامرا (که بعاشقان و جلالت قدر و عزت بلند و همای
 بجا و شجاعتی مفرط و دانشی درست شهرت تمام داشت - و بصولت
 و صیانت (عمد افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان
 برداشته مربع نشین چو بالاش سلطنت میشد اغلب که پیش صبرفت
 و زمانه دراز دولت در خانواده ایشان امتداد می گرفت - چنانچه
 باستانی نامها از احوال گذشتگان آگاهی می بخشد - بالجملة
 بذکر هنگامه جهیله رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه
 و قطب الملک از فتح دور باگرم معارفت نموده تا انفصال قضیه
 اقامت آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله رام^(۲)
 سراسر مبار می خارید حیدرقلی خان با محمد خان بنگش تعیین
 گشته بوساطت راجه (زن چند باآشتی و مصالحه خاطر ازان^(۳)
 طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشه سو بر صفحه روزگار کشید
 نظام الملک بهادر فتح جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردای ممتاز
 امرای عالمگیری ست) استشمام (ایضا غدر و عناد از سادات نموده
 گام سوخت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانه دلدار خان بخشی
 امیرالامرا را (که با فوج چیده جرار بتعاقب بود) و عالم علی خان
 برادر زاده و متبذای حسین علی خان را (که بنیابت موبعداری دکن
 می پرداخت - و با فوج مرهه و متعین آنجا بعزم قتال باستقبال (سیده)

(۲) در [بعضی نسخه] جهیله رام (۳) نسخه [ج] مسأله ۵۰

(مآثر الامراء) [۳۳۳] (باب الالف)
 . بادشاهی بی دربی دست خوش تازاج جان و مال ساخت - فوبوب
 حالتی بحسین علی خان (د داد - نمی دانست که مال کار بدجا
 خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیر می اندیشید
 برخه گفتند که چون قبیله نواب در دکن است باز سال فرمان
 صوبه داری دکن نظام الملک را مستمال باید ساخت - و بمرد
 و تدبیر بنلافی و قدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید
 مبارک خان بخاری قلعه دار موزونی دولت آباد با آنکه از طرف
 حسین علی خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود پیاس ناموس سادات
 زه و زان امیر الامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام الملک
 بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادی مصون و
 محفوظ نگاهداشت - باره هوش رفته بجای آمد - بمشورت ز کنگاش
 بسار پادشاه را همراه خون گرفته نهم ذی القعدة بعزیمت دکن
 با پنجاه هزار سوار موجودی سوی آنکه نگاهداشت علی العموم شروع
 کرده و باطرف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبر آباد
 کوچ نمود *

سبحان الله این در برادر سیما امیر الامرا سخاوت و کرم و حلم
 و مواسات فطری داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتفلس نشدند
 اما مقلب القلوب نوعی صرف دلها نمود که پیش آرزوهای سادات
 هرچند میدانستند (که زوال دولت اینها متضمن خانه براندازی ماست)
 الهی این کشتی غرق شود باهم می گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

(باب الاف) [۳۳۴] (مآثر الامرا)

چون اعتماد الدرہ محمد امین خان چین بہادر بنابر قوائیم
قریبہ خون با نظام الملک متوہم گشتہ با وجود عہد و پیمان
امیرالامرا جزم کرد کہ آخر کار دست از ہم برنخواهند داشت
بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغری را (کہ از ترکان دوغلات بود - وجد
کلانش میر حیدر صاحب قاریخ رشیدی ہموارہ ملتزم رکاب باہری
و ہمایونی بود - و چندسہ بفرمان زوائی کشمیر رسیدہ - و از جہت
میرشمشیری اینہا را میر گویند) بران داشت کہ منتہز قابو گشتہ
بکشد و حیلہ بقطع رشتہ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوامی والدہ پادشاہ و صدر النساء محل و سعادت خان
نیشاپوری (کہ از فوجدارئی ہندون بیانہ بحضور رسیدہ با محمد امین
خان ہمراز گشتہ بود) دیگرسہ ازین شر سو آورند ^(۳) آگہی نداشت
اگرچہ بہ ثبوت رسیدہ کہ شہر (کہ حامل ابن سانکہ بود) میر جمال
باظہار هواخواہی با امیرالامرا ازین مقواہ اطلاع داد - جواب گفت
کہ من مگر خربوزہ ام - کہ کسی بکارد زند - و اصلا التفات نکرد - بہر تقدیر

ششم ذی الحجہ (۱۱۴۲) ہزار و صد و سی و دو سال دوم از جلوس
کہ منزل تورہ (کہ از فتحپور سی ریذخ کردہ عرفی سمت) مخیم ساگرگردید
اعتماد الدرہ بہانہ تبوع و برہم زدگی دل بہ پیش خانہ حیدر قلی
خان میر آتش فرود آمد - و حمین عالی خان بعد از داخل شدن
پادشاہ بمحل سرا برگشتہ ہالکی سوارہ راہ خانہ گرفت - ہمین کہ

(۲) نسخہ [ج] امین خان بہادر (۳) در [بعضی نسخہ] سر پیاد دادہ *

(مآثر الامرا) [۳۴۵] (باب الف)

متصل دروازه کلال بار رسید میرحیدر که در شاس و زاه حرف داشت
 احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالی
 زدایی نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستی
 و چالاکي خنجر آبدار بهاوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش
 باخیر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا
 که پداده همراه میرفتم بضرع شمشیر میرحیدر را از یا در آرد
 مغلان از هر طرف دریده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر
 امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علی خان
 برسیدن منزل هر یک بجائی و مقامی قرار گرفته غافل از شعیبه بازی
 فلک دوار بودند در آن وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان^(۲)
 که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسید
 کشته گشت - و جوفی دیگر هم دست در پای بے حاصلی زدند - پس
 ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمی افتاده بود) با لاش
 غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهی نماز جنازه خوانده
 و تابوتها را بزر بفت گرفته خواستند روانه اجمیر نمایند - اما
 بذابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد
 ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدمرش سید عبد الله خان مرحوم
 مدفون ساختند *

از بعضی ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رویا

(۲) نسخه [ب] غرت خان *

(باب الالف) [۳۳۶] (مآثر الامرا)

دید که سیدالشهدا ثالث ایمة اثنا عشر کرام (علیه و علی آباءه السلام)

خطاب بامیر الامرا کردند - و فرمودند که * بلغ عدک * و غلب عدوک *
۱۱۳۲ ۱۱۳۲

پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره قاریخ بود - با صنعت

تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطی بنگرامی (رحمه الله)

قصیده غرائی در مرثیه حسین علی خان گفته - تا قاریخ درینجا

ثبت گردید * * ابیات *

* آثار کربلا ست عیان از جبین هند *

* زن جوش خون آل نبی از زمین هند *

* شد ماتم حسین علی تازه در جهان *

* سادات گشته بدن مصیبت نشین هند *

* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *

* این است بویهار گل آتشین هند *

* گیتی چرا سیاه نکرد ز درد غم *

* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *

* نیای ست زین معامله پیراهن عرب *

* ز خون گریه سرخ شد ست آستین هند *

* دستم نشان حسین علی خان شهید شد *

* از خنجره که بود نهان در کمین هند *

* آن مغدوره که از قلم تیغ بارها *

* تحریر کرد نسخه فتح مبین هند *

(مآثر الامراء) [۳۳۷] (باب الف)

- * مفقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
- * کزدانغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
- * تیغش بودز معرکهٔ خصم تیرهٔ بنحمت *
- * چون برق میشکافت صف آهنین هند *
- * فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
- * کز زدی فخر بود بدانش ^(۲) همین هند *
- * هند از شهادتش تن بجز روح گشته است *
- * یعنی که بود او نفس واپسین هند *
- * عالم چو تیر در نظر خلق شد سیاه *
- * افتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
- * از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
- * گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
- * هند اینچنین مصیبت عظمی ندیده است *
- * دیدیم داستان شهرور و سزین هند *
- * کاهیده است صبر و تذار شد دست عم *
- * ایغها نصیب ماست ز غم و همین هند *
- * ای دوستان آل و معبدان اهل بیت *
- * غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
- * تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

(۲) نسخه [ب] بذاتش *

(باب الف) [۳۳۸] (مآثر الامرا)

* بر زخم این جماعه منصوبه بین هژد *

* سال شهادتش قلم واسطی نوشت *

۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هژد *

حق این است که در قریب العهد کم امیر و داین خوبی گذشته - باکتر
 ستوده خواها متفرد بود - در همت و سورت یکتا - رفوز طعام و کثرت
 اطعام سوکار از مشهور است - اجرای بلغور خانها از غامه خام و پخته
 و احداث مجالس یازدهم و درازدهم هر ماه در بلان عظیمه دکن نموده
 که تا حال جاریست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخصوع
 و انکسار بنفس خود خدمت می نمود - پیش از آمدن دکن (۲)
 مهم سازی نمی گرفت - پس از آن محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار
 کمی مداخل و افزودنی خرج مزاجش را برین آوردند - معینا
 گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده
 بر یک کرور (دوییه بود) حیدر قای خان متصدی بندر باوجود وارث
 ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت در داد - و عبدالعفی پسر
 متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهمت معافی اموال پانزده لک
 دوییه نذر بامیر الامرا نوشته داد - درز پگاه تراو را طلبیده نذر را
 با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب
 مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس
 طامع غالب آمدم *

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن *

(مآثر الامرا) [۳۲۹] (باب الالف)

• امتداد خان فرخ شاهی •

محمد مراد نام کشمیری اصل است - در عهد خلدنوزل بوکالت
 جهاندار شاه در منصب هزاری و خطاب وکالت خانی امتیاز داشت
 و در ایام جهاندار شاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ سپهر
 رسید داخل کشتنیا گشت - اما ربط سابق با سادات یامت
 جان بخشی او شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان
 یامت - در داخل بسازان ترک گردید - چون محمد امین خان بخشی
 دوم بمالوه رخصت یافت (نا شاید سد راه امیر الامرا از دکن نوزد
 شد) در کوچ توقف میکرد - محمد مراد خان بسزاولی تعیین گشت
 با دهن در بدگی و زبان درازی که داشت فایده نکرد - سر دیوان
 آمده عرض نمود - که اطاعتی در سر ندارد - که سزاولی کسی موثر شود
 پادشاه جواب ندادند - باز بے حسابا عرض کرد - که اگر درین وقت
 انماض شود هیچ نمی ماند - پادشاه گفتند چه باید کرد - گفت ببنده
 حکم شود که رفته بگوید - همین وقت کوچ نماید - والا بخشیاگری تغییر
 فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان
 روز کوچ نمود - این جرأت و دلخواهی پسند پادشاه شده بارباب
 خاوت فرمودند - و بوسیله هم وطنی صاحبه نسوان والدله پادشاه
 بیشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بغایر مخالفت و مذاکره
 با سادات باره و تسلط و اختیار آنها مکرر متالم بود هر روز فکر
 قاره و مشورتی نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتی و بے جرأتی

(باب الف)

[۳۳۸]

(مآثر الامراء)

* بر زعم این جماعت منسوبه بین هند *

* سال شهادتش قلم واسطی نوشت *

۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هند *

حق این است که در قریب العهد کم امیرے باین خوبی گذشته - باکثر ستوده خواها متفرد بود - و در همت و عروت یکتا - رفوز طعام و کثرت اطعام سوکار او مشهور است - اجرای بلغوز خانها از غلغله خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و درازدهم هر ماه در بلاد عظیمه دکن نموده که تا حال جاریست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخصوع و انکسار بنفس خود خدمت می نمود - پیش از آمدن دکن (۲) سهم سازی نمی گرفت - پس ازان محکم سنگه و دیگر متصدیان باظهار کمی مداخل و افزونی خرج مزاجش را برین آردزند - مع هذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور درپیه بود) حیدر قایم خان متصدی بندر بارچون وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت روداد - و عبدالحی پسر متوفی باستغاثه بحضور رسید - و جهنم معافی اموال پانزده لک درپیه نذر بامیر الامراء نوشته داد - درزت پگاه ترار را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم *

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن *

(مآثر الامراء) [۳۲۹] (باب اولف)

• امتقاد خان فرخ شاهی •

محمد مراد نام کشمیری اصل است - در عهد خلد منزل بوکالت
جهاندار شاه و منصب هزاری و خطاب وکالت خانی (متدیاز داشت
و در ایام جهاندار شاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ سیر
رسیدن داخل کشتنیا گشت - اما ربط سابق با سادات باعت
جان بخشعی از شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان
یافت - و داخل بشاران نرک گردید - چون محمد امین خان بخشعی
درم بمالوه رخصت یافت (نا شاید سد راه امیرالامرا از دکن توند
شد) در کوچ توقف دیگران - محمد مراد خان بسزادای تعیین گشت
با دهن دردیگی و زبان درازی که داشت فایده نکرد - سر دیوان
آمده عرض نمود - که اطاعتی در سر ندارد - که سزادای کسی موثر شود
پادشاه جواب دادند - باز بے حسابا عرض کرد - که اگر درین وقت
انعامش شود هیچ نمی ماند - پادشاه گفتن چه باید کرد - گفت ببنده
حکم شود که رفته بگوید - همین وقت کوچ نماید - والا بخشگیری تغییر
فرمودند شما ابلاغ حکم کنید - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان
روز کوچ نمود - این جرأت و در دلخواهی بسفد پادشاه شده بارباب
خاوت فرمودند - و بوسیله هم وطنی صاحب نسون واداء پادشاه
ببشتر مورد عنایت گشت - چون پادشاه بذاهر مخالفت و مذاومت
با سادات باره و تسلط و اختیار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے
قازه و مشورتی نو در استیصال آنها مینمود - و از کم فطرتی و بے جرأتی

(باب الف) [۳۴۰] (مآثر الامرا)

فجائی نمیرسید - روزی و کالت خان قابو یافته بیادشاه درین مقدمه چندان بنیرنگی افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصت شیوازا تسلط آنها از هم می باشد که فرخ سیر (که لواحق دانش و تمیز فرودنشاندۀ بود) اصلا بکنه کار پی نبوده فریفته او گشت - و در همه دارها محرم همراز و یار دمساز کرد در ایام معدود بمنصب هفت هزاری ده هزار سوار برآورد و بخطاب رکن الدرله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهی بلند مرتبه ساخت روزی نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه بار مرحمت نمی شد سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسم برکن آباد فرموده در جاگیرش بطریق التماس عذابت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن درات سادات سربلندخان از پنده و نظام الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد و مهاراجه اجیت سنگه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند و با هر یک هر روز محبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسی اظهار می نمود (که اگر بیکی خاعت وزارت عذابت شود استقلال قطب الملک میگذرد و بمورد دهنی تمام بحال او راه خواهد یافت) میفرمودند برای وزارت بهتر از اعتقاد خان کسی نیست - امرا [که از پیش آمد چنین مرد کم اصل (که بهروزه گوئی و بد وضعی شهره عالم بود) دل بوی داشتند] کی وزارت او را می بوده دل نهاد کار میشدند ناچار بهلوتی میگردند - و فی الواقع چه طور سودائی بود - ارتکاب

(۲) نسخه [ب] راه یابد (۳) در [بعضی نسخه] دل بوی داشتند .

(مآثر الامرا) [۴۴۱] (باب االاف)

مهاجک و تعب کشی و جان کفی ازین کس باشد - و وزارت و دولتم

نصیب دیگر * * بیت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران هست *

* چون غرأ شوال که عید رمضان است *

و غریب تر آنکه با این همه توقع کارهای خطیر ازین امرا اکثری را

بتغیر جاگیر و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا

مغفتم پنداشته باستمالت و اعانت هر یکی پرداخته معذور خود

میساخت - و این فکرهای لاطایل و کذکاشهای باطل که * مصرع *

* نهان کی ماند آن راز که کزو سازند محفها *

بقطب الملک میرسید از برای حفظ آرزو شروع بنکاهداشت عام

کرده بحسین علی خان امیرالامرا نوشت - که کار از دستم رفته - زود

از دکن باید رسید - پادشاه از تصمیم عزیزمت امیرالامرا آگاه گشته

از سرنو بفکر التیام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانه

قطب الملک فرستاده تجدید عهد و پیمان بایمان غلاظ و شداد در میان

آورد - از طرفین تدارک صافات قرار یافت - هنوز ماهی نگذشته بود که

بطفل مزاجی و کم حوصلگی پادشاه این همه مراتب آشتی نصیرانسیا

گردیده غبار کدورت و ناخوشی طرفین بیش از پیش تهیج گرفت

وبکرات همین صحبت در داد - بعضی اموای تجربه کار گزاره گزینی را

رفایقه آبرو فهمیده خود را کشیدند - و چون امیرالامرا از دکن

رسید پس از استحکام آورد و شرائط ملازمین دریافت - اما اوضاع

پادشاهی و برهم کاری مردم دیده، توقع اصلاح برداشت - و بفکر دیگر
 اهتاد - هشتم ربیع الثانی بتقریب ملازمت ثانی قطب الملک را
 باتفاق اجیت ساخته ببدن و بست قلعه ارک فرستاد - غیر از اعتقاد
 خان کسی از مردم پادشاهی در قلعه نماند - قطب الملک با پادشاه
 شکوه و اعماد بے عذایتیها سر کرد - محمد فرخ سیر هم بر آشفته
 جواب میداد - تا آنکه منجر به حرفهای خشن شده - اعتقاد خان
 خواست که بسخندان ابله فریب میانچی گری نماید - چون از طرفین
 سر رشته اختیار از دست رفت بود سید عبدالله خان اردا مخاطب
 بدشنام ساخته گفت - از قلعه بر آرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند
 و اعتقاد خان جان بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت
 قطب الملک شب با احتیاط تمام در قلعه گذرانیده صبح نهم
 ربیع الآخر پادشاه را مقید نمود - و تا آن وقت بر هیچ کس معلوم نبود
 که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند
 اعتقاد خان باظهار فدویت با جمعیت خود سوار شده در بازار سعدالله
 خان بمقابل فوج امیر الامرا خور حمله نموده دست و پای بیحاصلی
 میزد - که نوبت جاوس رفیع الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را
 بخفت تمام دستگیر ساخته خانة او را بضبط در آوردند - و بعد یافت
 جواهر نفیسه (۲) که بار انعام شده بود - و اکثری متفرق ساخته (۲)
 و خوازی میکشید - فرخ سیر را بعد سلطنت شش سال و چهار ماه

(۲) در [بعضی نسخه] جاگیر و منصب که باو •

(ماثرا لامرا) [۳۴۳] (باب الف)

سواى یازده ماه فرمان درائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهی خود داخل کرده بود) از ساطنک خلع نموده بالای تریبولیه قلعه ارک که جای تنگ و تاریک است مکهول نموده بتهدیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکایه زایل نشده بود *

از ثقه عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب الملک بے آنکه بکس ظاهر نماید سرمه دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علی خان دان که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ سیر کشند - درین وقت فرخ هیر جزع بهیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصان نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزه می خواست می گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخيال او گویا ما مطلع نیمائیم - بهر تقدیر از ساد لرحمی بمستحفظان بوعده مناصب عمده مشورت برآوردن خود میکرد - که نزد راجه جیسنگه سوانی (ساندن چون این خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح مالکی دوبار مسموم نمودند - از سخت جانی کارگرش نیفتاد - آخر بتحصه کشی که بدعت مستعدت او بود رهگرای فدا ساختند - درزے که تابوتش بمقبره همایون پادشاه می بردند طرفه بلاوی عام واقع شد - در سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاری جمع گشته گریه گزان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده فقیرین میکردند - و تا سه روز

(باب الف) [۳۴۴] (آثار الامرا)

بر قبرش مجتمع گشته و باورد خوانی نمودند *

سبحان الله مردم درین مقبره حیدری و نعمت الهی شده اند

یکه میگوید * (بای) *

* دیدی که چه با شاه گرامی کردند *

* صد جور چغا ز راه خای کردند *

* تاریخ چو از خرد بیجستم فرمود *

۱۱۳۱

* سادات بوی نمک حرامی کردند *

دیگرت گفته * (بای) *

* با شاه سقیم آنچه شاید کردند *

* از دست حکیم هر چه آید کردند *

* بقراط خرد نسخه تاریخ نوشت *

۱۱۳۱

* سادات دواش آنچه باید کردند *

اما بر ظاهر اسم که در ازای حقوق پادشاهی قدیم و جدید (که

بر ذمه خانه زادن موروثی ثابت و متحقق است - سیما در حق این

دو برادر که در نوکری باقائی (سیدند) مدور این حرکت قبیم

ازینها (که ظلم مریح بود با کفران نعمت که هر یک بانفراد در

و ذالم و شذاعت قام تمام بود) نه حق حقیق است - ایشا و کلا - بل

اینها هم طرفه خدمت بتقدیم رسانیدند - که ببدل جان و ایثار مال

کوتاهی نکرده پادشاه هندیستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این

حق است - بل ادای حق است - و مقتضای نمک خوارگی - اما

(مآثر الامرا) [۳۴۵] (باب الف)

نفس خود کام چه میگوید - و عقل در اندیش معاش چه میفرماید
 آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسر واجب نیست - و تقصیر خویش
 چندی نفس انسانی شده - اگر سبقت درین امر نمیگردند بتلاف
 جان و آبرو گرفتار میگشتند . اگرچه بعضی دیگر هم حفاظت ازین بلیه
 میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
 بکار عمده سرحدی اکتفا می نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین
 ذمات است نگذاشت - و درینوقت مدعیان و این هم کی میگذاشتند
 بهر تقدیر اگر با عمل کار وانگردد خون محمد فرخ سیر مایه فساد
 سلطنت خود گشته . از بے تجربگی و فاجردی غلطها از سرزد - اول
 منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبته بسادات باره ندارد - چه
 در عهد عرش آشیدانی تا زمان خلد مکان (که با آغاز انجام دستور العمل
 سلطنت هندوستان اند) سادات باره بمنصب عمده ترقی کردند - اما
 اقل مرتبه بدیوانی صوبه یا متصدی گری پادشاهزادگان نامزد نگشتند]
 بایسته باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظربه حقوق آنها از راه قدردالی
 و اقتضای صورت زمام خلافت بقبضه اقتدار آنها داده بود بایسته
 بگفته سخن سزای خود غرض (که در پرد دولتخواهی کل هزاران بدخواه
 آماده می کنند) این قسم نوکران اخلاص کوش (که جان و مال خود
 برای او دروغ نکردند - و ایغده نیز بی موجود از آنها بداندیشی متصور
 نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دیدم از خود دیدم - و هرچه کشیدم
 از خود کشیدم - قام جولانی شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

(باب اولف) [۳۴۶] (مآثر الامرا)

اعتقاد خان درامک و عزت بباد داده مدتی خانه نشین بود - چون
 امیر الامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک^(۲) بشاهجهان آباد
 رفته باستمالک اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصه روزگار بدر
 رفته در گوشه انزوا بناگامی بسر می بردند) پرداخت - از آنجمله
 اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبالغه بحدود خرج
 و نگاهداشتن رساله داد - اما چنانچه در میخواست نقش مرادش
 نقشست - زیاده بچند گروه رفاقت نموده بدلهای برگشت
 و تا زیست مزدی بوده باجمل طبعی در گذشت - هرچند بسخاقت
 و جلالت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم فرصتی درامک خون
 عالم را کامیاب ساخت - با این همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند
 * نکته * در امت مزیل عیب نمی باشد * * بیت *

* غنی از درامک دنیا نگردد عیب کس زایل *

* که زر نتواند از روی صحرک بردن سیاهی را *

بلکه مظهر آنست * * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *

* ماه نو چون پیرهن پوشد کاف مویان شود *

(۳)

* اعتماد الدوله محمد امین خان چمن بهادر *

پسر میر بهاء الدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن

ترجمه قلیچ خان گابد خان پیرایه ترقیم یافته - میر بهاء الدین مدتها

(۲) صفحه [۱] و قطب الملک (۳) صفحه [ب] خان بهادر *

(مآثور الامرا) [۳۴۷] (باب الاف)

بجا نشینی بزرگان خون می برداخت - چون انوشه خان والی اورکنج
 با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر
 باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن
 برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سی و یکم جلوس خلدمکان
 بدکن پانابه غریب کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید
 و بهرحمت منصب در هزاری هزار سوار و خطاب خانیه سرمایه
 ناموزی اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع و تنبیه
 غنیم مامور میشد) سررشته عیذاتی بدست آورد - و سال چهل و دوم
 چون تازی عبدالله صدر فوت نمود از حسب الطلب از انجا بحضور
 رسیده بمقایمت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتری
 زمرد میذاکار نقش بلند رنگی درست کرد - و در هنگام^(۲) [که موکمب
 پادشاهی بتسخیر قاعه کهلنا (که بعد فتح به تسخیر لغا موسوم شده)
 متوجه گردیده محاصره آن بمیان آمد] خان مذکور باضافه دو صد
 سوار امتیاز یافته تعیین گشته که از کتل انبه گهات بتل^(۳) موکن شذافته
 از آن طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعه مذکور مصدر سازد - خان
 مذکور کمر همت بسته بدانجانب شتافت - و تودن نمایان بظهور آورده
 پشته (که بدست مقاهر بود) بکشش و کوشش مستخاص گردانید
 و در جادوی آن بخطاب بهادری بلند آوازه گشت - و سال چهل و هشتم
 از اصل و اضافه بمخمسب سه هزار و پانصدی هزار و هصد سوار چهار

(۲) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بنلکوکن *

از نوکران پادشاهی هر که شکایت بجاگیری پیش او برد از محال
پانباتی جاگیر از مقر کرده چو پداز خود را محصل نموده سفد جاگیر^(۲)

قیار ساخته بدست خود بآن کس می سپرد - پسرش اعتماد الدوله
قمرالدین خان است - که توجه اش علیحدده نوکرین خواه شده *

• اخلاص خان اخلاص کیش •

هندو پسرے بود از قوم کهتری بای - نام اصلی او دیبئی داس^(۳)
نیاگانش قانون گوئی قصیده کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصله
چهل کوه است) داشتند - نام برده از سن صبی بکسب علوم مشغوف
بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا
رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوئی
نصبت شاگردی داشت بواسطت او ملازمتی خادمگان حاصل نموده
باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کیم سال بیست و پنجم
مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال
بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح الله خان
میربخشی از تغیر یار علی بیگ و سال سی و سیوم از تغیر شرف الدین
واقع نویسنده کچهروی خانسامان و پسترو امین جزیه صوبه بیدر و سال^(۴)
سی و نهم امین و فوجدار برگنده اندر از تغیر محمد کاظم شده
و درین سال منصب او چهار صدی سه صد و پنجاه سوار مقرر

(۲) در [بعضی نسخه] پانباتی (۳) نسخه [۱] نلی (۴) در [اکثر

نسخه] صوبه بیدر •

(مآثر الامرا) [۳۵۱] (باب الف)

گردیده حال چهل و یکم باز بخدومت پیش دستوی روح الله خان
 خانسامان چهره عزیز برادرخت - و سال پنجاهم از راه عذابت نام او
 بلفظ محمد مصدر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس
 از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره از ناخوش
 بود بوساطت بسالت خان میرزا سلطان نظر باظهار بی تقصیری
 پرداخته برانگی گرفته در اردنگابان ماند - و بعد تسلط خلد منزل
 بحضور آمده از اهل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی یک هزار
 سوار و خطاب اخلاص خان و تفویض خدمت عرض مکرر بساط
 باند مرتبگی گسترده - گویند چون سر دربار برای عرض تعلقه مذکور
 پیش میرفت از آنجا که پادشاه هم عالم بود بتقریب مقدمات علمی
 گفتگو بطول میکشید - تعلقه داران دیگر ساکت شده کذایه میکردند
 که الحال کشف و مشکوه در میان آمد - امور دنیوی موقوف باید
 داشت - چون هم پادشاه و وزیر آنوقت بسیار بلند افتاده بود
 درخواست هیچ یکم در نمیشد - خان مزبور (که در متصدی گری
 بسختی و دقت زبان زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم نوازی
 پادشاه جز بیجاگیری اکثر مردم بار نخواهد آرد - خانخانان
 بد نامی تحقیقی این امور تبیین نسبت بخود دانسته تکلیف آن
 باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشییع مردم نشده دست
 ازان کشید - و مستعد خان محمد سانی برین کار مقرر گردید - و در

(۲) در [بعض جا] محمد سانی نوشته .

(باب الف) [۳۰۲] (مآثر الامراء)

رقم جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقه سابق افزوده
با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامه دار و گیر
بلند شده بود - و بعضی امرا نظر بر او نیز داشتند) تطیب الماک
و حسین علی خان پاس رابطه قدیم مرعی داشته او را بوطن خود (که
تصبه چانسپته باشد) ^(۲) درانه نمودند - پستر بهادشاه عرض نموده
اسناد بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طابداشتند - اگرچه
بخاطر راستگی مزاج بناوگری راضی نبود اما بمبالغه هر دو برادر آمده
ملازمت نمود - و بخدمت میر منشی گری و تحریر تاریخ متضمن
واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر
بمنصب هفتک وزاری ترقی کرد - و در عهد فردوس آرامگاه نیز
بخدمت مذکور می پرداخت - مرد مزاج گرفته دربار دیده بود
غیر از لباس سفید نمی پوشید - گویند در کم منصبی نیز آمده
عزت او می کردند - واقعات محمد فرخ سیر بنفید قلم در آورده
به پادشاه نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بزقاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه با اتفاق
فرید برادر دیگر مقدمه العجیش و هراذل برادران خود خان عالم ^(۳)
و مغور خان بود - تلاش و تردد در خور نام و نشان خانواده خویش
بسیار نمود - چون روزی چند از حیاتش باقی بود سالم ماند - گویند

(۲) یا چانسپته باشد (۳) در [اثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر *

(مآثر الامراء) [۳۵۳] (بنام الف)

وقتی (که خان عالم و منور خان بمقابله عظیم الشان عخان سبک ساختند)
 آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده دیکته مردم
 رو برد را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
 نگاه کردند بنگله شاهزاده بنظر در آمد - برگشته با سی سوار پروانه وار^(۲)
 خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
 مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما از آنکه بقیه ایست از دود
 شجاعت و پودای مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیر
 و باهی ساخت - و پس از آن بفرود آمدی سرا (که عبارت از کورنگ
 بیجاپور است - و آن آنکته ست و سیخ زر خیز) مامور گردید - و چون^(۳)
 پیوسته بدان سوار ولایات متصرفه زمینداران متفرق است هر کدام
 بقدر مرز و بوم خویش پیشکش پادشاهی ادا مینماید - از آنجمله
 میسوریا (که مرزبان سرورنگ بدن است - و آن مملکت است بنجم افزون
 از چهارگور دریده - و در دکن هیچ زمیندار با اعتبار ساز و سرانجام
 و بسطت ملک و رفور خزائن سهم و نظیر چه که بعشر عشر آن
 نامرسد) پیشکش مقرر دارند - فوجدار سرا هم باندازه زور خویش
 قلیل و کثیر میستند - و در صورت زیاده طلبی بفرج کشی می انجامد
 چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوج گران بسوداری دلا (که^(۴)
 عبارت از بخشی لشکر است) بمقابله تعیین گردید - بعد تلافی فریقین

(۲) نسخه [ب] مردانه وار (۳) در [بعضی نسخه] نامور گردید (۴)

نسخه [ب] - سرداری ولوی •

(باب الف) [۴۵۴] (مآثر الامرا)

و کوششهای مردانه طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالفان همسایه
 ساخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلارای پای ثبات
 افشردند نزدیک بود که نقدجان در بازو - ناگاه تیوری از دست او بسردار
 رسید (۲) بگوی عدم بود - هزیمت صورت گرفت - و شکست
 رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشد - و عمل
 قرار واقع نقش بسختی - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند
 و در دستها بسوی و سردازی بشناختند - دستر بخان مذکور فوجداری
 کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلی خان
 دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل
 یافته هنوز خود در بالکنده مجال قبول قدیم خویش بود - که از
 آمد آمد امیرالاه را حسین علی خان از کونته اندیشی بصورتی داری
 زده استقبال را اکثر بمسئول انداخت - امیرالاهرا پس از فراغ
 جنگ دارن خان از همراهان خویش اسد علی خان جولاق را (که
 جد او از توکان علی مردان خانی بود) بضبط برار فرستاد - و بعد ازان
 که ملازمیت دریافت صوبه مذکور بدر را گذاشت - و چون عوض خان
 بهادر از حضور بحکومت آنجا تعیین گردید خان مزبور با پالمت
 ناندیر شتافت - و از آزردی و بی انصافی باغواهی زمینداران برگشته
 بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندها تا (که پدرش کهنوجی
 (۳)

سوکیا از مرهت‌های پنج‌هزاری بود - و در عهد غلام‌خان مصدر کارها

(۲) یا بگو عدم باشد (۳) لغت [پ] ماندها نام که ه

(مائراامرا) [۳۰۰] (باب الاول)

شده) پرخاش بيجا سر کرده بعهد و پيمان بدست آورده از پا
در آرد - و پس ازان بمسابقه نراع بفکر مائش چکيت يامه (که نرمل
بتغلب گرفته) افتاد - آن بومي در يافته بفتح سگهه متبناي راجه
ساعو (که صکاسداز آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهه ديگر
(که ياور اندیشه آن بدسگال گردد) پيدا شد - تفصيلش آنکه در همان
ايام صلح مرهته قرار يافته نيل اين بدنامي بر ناصيه احوال اميرالامرا
قا قيام قيامت کشيده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بمسبب
استحکام مکان و زور طلبي حکام و مرزيان چوتنه متعذر الوصول باشد
اميرالامرا اعانت نمايد - چون در تعلقه خان مرزبور در هنگامه
شورش انزلي اشقيا هم از برخه جاها يکدم بطريق چوتنه نداده بودند
يا وصف مکرر لوشنت و خواندن اميرالامرا تن باین عار و ننگ ندان
در ادای چوتنه تهران صريح بکار بود - آن صوبه از تغير او بميرزا علي
يوسف خاني (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گرديد - خان مذکور
(که بشهرت عزل در استقلالش اختلال واقع شده بود) بتقریب شادي
صبيه خود بدالکذبه شتافت - که يک دفعه فتح سخمه بانفاق چکيت
ببرورش رسيد - از نظر برخاندان و عذوان خود کرده از بسياري خصم
فيدديشيده با مردم کمه باستقبال رفته - ازانجا (که درين انقلاب آباد
اقبال با اديار توام - و دولمت و نکبت بهم است) خان مسطور
(که بهروزش سپري شده خسران و زيان زي آورده بود) بدست
آن ناکسان اسباب و اثاثه امارت را باخته و ننگ و ناصوس چندين ساله

(باب الف) [۳۵۶] (مآثر الحوا)

بباد داده آخرها رهائی یافته بدالکفذه نشست - پس ازان هید
عالم علی خان بهادر در ایام صاحب اختیار دکن مجدداً او را ببخالی
مویب زاندر مستمال ساخته در جنگ (که با نواب فتح جنگ اتفاق
افتاده) بهرداری دست (اسمت) تعیین فرمود - آن فابکار تیره روزگار
بظان سپاهی پیشگان و نام آردان دست بکار نبرده تماشاخی گردید
و خط بطلان بر کارنامه‌های نیاگان خویش کشید - اگرچه بعد فتح
فتح جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار
در دیده‌ها نناند - در همان ایام (که عوض خان بهادر بخاطر شناقش در
مقدمه بازگردانید برای ^(۲) دل بری داشت) باعث عزل او شده متهور
خان بهادر خویشگی را بجایش نصب نمود - او بمجرد استماع این خبر
نزد نواب فتح جنگ (که در آن وقت - توجه ادربی بودند) شناقست
اما (وی نیافت - برگشته بقصبة پرمینی ^(۳) محال جاگیر خود (که درازده
کرده‌ی پتمری سمک) آمده فروکش نمود - و در محلات مشروط زاندر
مزاحم عمل گردید - هرچند خان منصوب در اصلاح کوشید از جهالت
و نادانی برآه نیامد - و آخر کار خود را در قید او داده مدتی
زندانی ماند - چون پسرش مقرب خان (که در احوالش نیز اشعار
باین سرگذشت (فته) بذوکری سرفراز گردید باستشفاع او رهائی
یافته دیهات پنججاه هزار روپیه از بالکفذه باخراجات او مقرر شد

(۲) نسخه [ب] دل بری داشت (۳) نسخه [ب] پرمینی (۴) در

[بعضی نسخه] عامل ه

(مآثور الامراء) [۳۵۷] (باب الف)

و مدتی دست نگر پسر پسر برد چون از دست او بجان آمده بود
 در سال ششم محمد شاهي خود را بخدمت بنیان رسانیده دست
 التجا بدامن معافدت و مساعدت عوض خان بهادر زده ببحالی جاگیر
 و منصب امیدوارها اندوخت - درین اثنا آصف جاه از هندوستان
 قدوم فرمود - و جنگ مبارزخان در میان آمد - باقتضای وقت استمالت
 تازه یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بر بست - و تهیه سرانجام
 روزی چند در شهر مانده به آمد - چون از ادبار زدگی و ذلت کشی
 بی در پی عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالی ورق
 برگردانده راه برگردانید - ربهار و شبگیر بمبارزخان (که مخفی رینهان
 سلسله جنابان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - روز جنگ به آنکه
 تلاش و توادد از سر زود باب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحه
 روزگار محو و ناپیژ گشت - و کان ذلک فی سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین
 و مائة و الف *

• امین الدوله امین الدین خان بهادر منجھالی *

از شیخ زادهای قصده مذکور است - که از دارالخلافه شرقی
 شمالی واقع شده - نسبتش به حمیم انصاری میرسد - خان مذکور آغاز
 ملازم پیشگی بنوکری جهاندار شاه ^(۲) مؤافتخار اندوخت - و در عهد
 محمد فرخ سیر داخل بساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه
 پیش آمد نموده بهایه میر قوزکی مرتقی شد - و رفته رفته بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] مؤافتخار *

(باب الف) [۳۵۸] (مآثر الامرا)

چهار هزاری و پندرست بیست و شش هزاری شش هزار سوار و خطاب
 امین الدوله و عطای محال سنبهل بکامل سه لک روپیه در تیون لوای^(۲)
 ناموری برافراخت - مشغوف یاز باشی و عیش پرستی بود - در
 همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانه ملک عدم گشت
 عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاد - از
 پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشانی داشته *

* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان
 بهادر است - اواخر عهد خلدنکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدین
 خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیدگری
 اهدیان مرتقی گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ
 بهم کرد تعیین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد
 گشته شدن حسین علی خان (که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق
 مردم باره بر لشکر پادشاهی هجوم آورد) نام بوده آثار دلادری
 بظهور رسانیده پندرست بمنصب شش هزار سوار و تفویض
 تعلقه بخشیدگری درم از گذاشت پدر خود و داروغگی نصل خانه
 ضمیمه تعلق اهدیان مدارج ترقی پیمود - و چون پدرش بدار القوار
 شناخت اگرچه برای وزارت نظام الماک آصف جاه از دکن طلب
 حضور گردید از باضافه منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلغدی

(مآثر الامراء) [۳۵۹] (باب الف)

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خون
کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب بدکن معارفت
نمود تعلقه وزارت در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و سی و هفت
هجری بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار
در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری (که بالاجبی زاد
مرسته در ضاع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندانان هر یکی با فوج
علیه تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علی محمد خان (رهید) که
آثار طغیان بظهور آورده بود (از شاه جهان آباد برآمد - با بیرونم
عمده الملک و مغدر جنگ واسطه افغان مزبور شده بملازمت
پادشاهی آورد - و دفعه سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت
باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار بازاده مقابله احمد شاه
درانی (که از لاهور اینطرف آمده بود) تا سرهذد رفت - روزیکه
مقابله قرار داده بودند ناگاه گونه اجل از توپخانه قضا باز رسید
و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری بدار
هانی پیوسته - فراغت درست بود - و بحسن خلق و شیوا تواضع
و فیض (سانی نامی بذیکی بر آورده مقبول خاطر مغیر و کبیر گردید
دادار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضی بتعدی
بتصرف آمده بود) قیمت راجبی نموده قتمه بمالکان رسانید
و هر که بفروخت راضی نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

(باب الف) [۳۶۰] (مائوالامرا)

مزايش بود - گویند در ايام (که آصف جاه بدارالخلافة ميرفت) نظر
 بکلان صالح او با وصف وزير بودن برای خدمت او بر مي خاصت
 بعد درگذشتن او پسرش مير نور چابک دستي بکار برده با چند هزار
 سوار بر سراندا تاخت - و آنها را قسم از ميدان برداشت که راه
 وطن پيش گرفتند - بهين تقريب بخطاب معين الملك رستم هند
 مخاطب شده صوبه دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و
 يكصد و شصت و در هجري (که شاه دراني از کابل متصل لاهور وارد
 شد) جنگ سهل بميان آمده بصلح انجاميد - شاه بدستور نادر شاه
 از سيالكوت و گجرات و اردنگ آباد و پرسورر چهار محال پيشکش خود
 مقرر کرده برگرديد - و در سنه (۱۱۶۵) يک هزار و يكصد و شصت
 و پنج هجري باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بيفاق
 آدینه بيگ خان و کورامل نوکران خود مغلوب گردیده بهلازمی
 پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود
 معين الملك سنه (۱۱۶۷) هزار و يكصد و شصت و هفت هجري
 در زمه بشکار رفت - و طعام خورده در ده احشا بهمرسيد - از اسپ فرود
 آمده خواست قي کند - نشد - و دست هم اجابت نگردید - ناگاه
 جان بحق سپرد - و سزد حکومت لاهور شاه بظام پسرش (که در ساله
 بود) کرده فرستاد - بغابر مغروسن او مادرش مستوای بروههات
 بود - ازین جهت زرفقا متذفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخه [ب] از تذه و سند و سيالكوت (۳) نسخه [ا] از سرور *

(حاکم الامرا) [۳۶۱] (باب الف)

طبعی فوت نمود - و حکومتی بخود بیگم یعنی مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندسے خواجہ عبداللہ خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابتی صوبہ از شاہ طلب داشت - و از هنگام تنخواہ سپاہ پای استقامت او از جا رفت - و کار بیگم رجوع گرفت - پس ازان میرزا جان نامی جماعہ دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عماد الملک بر لاہور درودہ بیگم را مقید آورد چنانچہ در احوال عماد الملک مفصل پیرایہ نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتماد الدولہ از نظام الدولہ خانخانان است - کہ در عہد احمد شاہ بتعلقہ وزارت از تغیر مقدر جنگ سرفراز شد - و سنہ (۱۱۹۷) ہزار و یکصد و شصت و ہفت ہجری بدست اتارب خود کشتہ گردید و یکے از پسرانش فخر الدولہ است - کہ یک سال قبل از تھریہ دکن دکن کشتہ در رقابت نظام الدولہ آصف جاہ می گذرانند - بحال محرز این ادزاق مہربانی دارن - دیگر اخلاف ہم ازہ باقی مانده *

• امیر الامرا غازی الدین خان بہادر کھروز جنگ •

پسر کلان نظام الملک آصف جاہ و برادر ایمانی ناصر جنگ است نام املیہ او میر محمد ہناہ - پیوند خویشی با قمر الدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس آرامگاہ گذاشت - در انجا نشوہ نما یافتہ ابتدا ببخششی گری احدیان سرفرازی پذیرفت - و در سنہ (۱۰۵۳) ہزار و یک صد و پنجاہ و سہ ہجری (کہ پدرش بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشگیری سرفراز شدہ بدکن آمد)

(باب الف) [۳۶۴] (مائراامرا)

ار بنیامی تعلقه مزبور بهایه بلند زبگی برآمد - و پس از عوت پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال صادرات خان میربخشی بود - پستر تعلقه مرقوم و خطاب امیرالامرائی بنام ار قرار یافت پس از شهادت ناصر جنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید اتفاقا دران ایام (که ایلیچی شاه درانی (سیده بود) سفدر جنگ ماهار زار هولکورا همب ایامی پادشاه بوعدا مبلغ خطیر همراہ گرفته بحضور آمد - و پیش از رسیدن ار جاریه خان پیغامهای شاه را قبول نموده ایلیچی را زخمت نمود - سفدر جنگ حیران شد که هولکورا چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضی ساخت که صوبه داری دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - ار دست از تقاضای زرموعوده خواهد برداشت - لهذا از پیشگاه سلطنت بصوبه داری دکن و خطاب نظام الملک سرعزت برافراخت - پستر سند صوبه خاندیس بنام مرهته بهر خود کرده داده باسید اعانت آنها در عین برسات گل ولای صوبه مالوه طی کرده وارد بلند بزهلم پور گردید - پستر بارزنگ آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بدرگ مفاجات (که طعام خورده بمنسراج رفت - و برآمده قی کرد) مطابق سده (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمملک بقا پیوست استعداد علمی داشت - و آخرها همتی در مزاج او بهم (سیده بود پسرش غازی الدین خان ثالث است - که خطاب عماد الملک یافته و احوالش جداگانه سمک از تمام پذیرفته *

• ابوالخیر خان بهادر امام جنگ •

از شیخ زاده‌های فاروقی سمی - منصب بشیخ فریدالدین شکرگنج^(۲)
 میرسد - وطن اصلی بزرگانش میرپور سرکار خیروآباد اوده است^(۳)
 از چندسده بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادی زبان زده گشت
 پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خاندان بمانصب و تعلقه صدارت
 و احتساب شکوه آباد سرقرار بود - تا مبروه ابتدا بمناصب سه صدی
 سرانجام گردیده مدتی برفاقت مرحوم خان در شادی آباد ماند و
 صوبه هاله بود - سال (که نظام الملک آصف جاه از مالوه عزیمت
 دکن نمود) نام برده مرافقت او گردید - چون مرد سپاهی کار دیده
 و درین مقدمات زای درسمی داشت منظور نظر تربیت گردیده در
 بزم مشورت دخیل گشت - و بمناصب در هزار و پانصدی و خطاب
 خانی و عطای جاگیر در خور عزامتیا یافته بفوجدار^(۴) بنی نگر
 عرف انگور توال قامت لیافت آراسی - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار
 و یکصد و سی و شش هجری آن امیر بظنیر از دارالخلافه مراجعت
 بدکن نمود خواجه قلی خان قلعه دار دهار و فوجدار ماند و صوبه مالوه را
 همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستتر (که قطب الدین
 عالی خان پنگوری بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام برده
 پیش آصف جاه آمده چون نظام صوبه خاندیس بعفیظ الدین خان

(۲) در [بعضی نسخه] رحمة الله علیه . میرسد (۳) نسخه [پ] بزرگانش (۴)
 در [بعضی نسخه] راهر پور یا رامپور (۵) در [بعضی نسخه] بنی نگر عرف اندور

(باب الف) [۳۶۴] (مآثر الامراء)

مقرر شد تعینات ار گردید - و در تنبیه افواج مرهته آوردن نمایان
 بظهور آورد - رفته رفته از امل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار
 سوار و خطاب بهادر و عطای علم و تقاره و ایمن اعتبار برافراخت
 و گاهی بفرجدارین گلشن آباد و لخته به نیابت خاندیس و چندمه
 بخدمت فرجدارین سرکار بکلان نامزد گشت - و در عمل نامر جنگ
 خطاب شمشیر بهادر یافته فایب صوبه خجسته بخیال شد - و در عمل
 مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سرآمدی پذیرفت - و در عمل
 ملامت جنگ از امل و اضافه بمنصب پنجاه هزار و چهار هزار سوار
 و عطای پالکی جهالدار سر بلندگشته بخطاب امام جنگ مخاطب
 شده در جنگ (که وقت دیوانی راجه رگهناقه داس با مرهته روداد)
 سرکردگی مثل راوای داشت - گویند بازرزی شهادت دران جنگ
 جوایب مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقره
 قلیله مطابق سنه (۱۱۹۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجری
 یا بعدم سرا گذاشت - مرد جری بود - در گفتگو بے باک - مناسبت
 بمذکورات علمی هم داشت - سألے (که بابو نایک نام سردار مرهته
 جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرناتک حیدر آباد
 بیان سمت شتافتمی) او با فوج از سرکار تعیین شد - که رفته باتفاق
 انور الدین خان تعلقه دار کرناتک مذکور و عبدالذبی خان فرجدار کوبه
 و بهادر خان فرجدار کونول به تنبیه ار پردازد - چنانچه ناختن او بر
 لوج مقامیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها تسبی (که شکست فاحش

(مائراامرا) [۳۶۵] (باب الالف)

یافته آن سردار دیگر برنظامت (زبان زد خاص و عام است - در پسر
ازد بانی ماند - کلانی ابوالبرکت خان بهادر امام جنگ - جوهر جرات
داشت - در جوانی در گذشت - و دومین شمس الدوله ابوالخیر
خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عذابت نظام الدوله
آصف جاه است - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و علم و تقاض
و تیواداری مهتال بلغرب موبه بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق
کلمة الخیر دارد *

• ابوالمصور خان بهادر صفدر جنگ •

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان الملک است - پدرش
خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیشگاه
فردرس آرامگاه بنظم موبه آورده مامور گردید - و به تئبیه مفسدان
آن جا پرداخته مفقود ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و
پنجاه و پنج هجری برطبق حکم پادشاه بکومک علی وردی خان ناظم
موبه بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم آباد
پناه شتافت - در جلدی آن قلعه رهتاس و چنانچه بازموهمت شد - چون
ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه منضم موقوفی کومک رسانید
از بصوبه خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه
و شش هجری حسب الطلب بحضور آمده باضمام داروغگی توپخانه
چهار (شادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجری موبه آله آباد نیز از انتقال عمده الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۹۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری (که
 شاه درانی از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) او
 بر وفق حکم پادشاهی همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از
 کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته
 تردد شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه درانی معارفت نمود - چون بعد
 یک ماه از آن بیست و هفتم ربیع الثانی سنه مذکور فردوس آرامگاه
 به نعیم جاردانی پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت
 نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید
 صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - از آنجا (که با علی
 محمد خان رهله خاطر پیری داشت) قائم خان بنگش را بر سر
 سعدالله خان پسر رهله مزبور تحریک کرد - چون قائم خان با برادران
 بتفصیل (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شده
 پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قائم خان برده
 تقاضای اموال قائم خان نمود - پادشاه در باد کول توقف فرمود
 و صفدر جنگ بدریا گنج (که فروخ آباد از آنجا بیست کوه است)
 شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال
 کرد - پادشاه معارفت بداد الخواجه فرمود - و صفدر جنگ برای
 تحصیل زر قرار داده قدری توقف ورزیده بضبط محالات متعلقه
 احمد خان پرداخت - و نولرای نامی را از قوم کایتهه (که ابتدا در
 سرکارش نوکر کمزبده بود - و رفته رفته ترقی پیدا گشته نایب موبد

(مآثر الامراء) [۳۶۷] (باب الاف)

اردهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگام
افغانه بکار آمد - صفدر جنگ با اجتماع فوج پرداخته با اتفاق سورجمل
جنگ بر سر احمد خان جنگش شتافت - و معرکه کارزار آراسته شکست
فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجری
بدارالخلافة (سید - درین ضمن احمد خان جنگش در صوبه آله آباد
و اردهه گرد فغان بوداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقه
فرونگذاریست - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ماهار هولکر و جی ایا
سندھیه (که هر دو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جمعه بعزیمت
مقابل احمد خان کمر همک چست بست - این مرتبه هریمت
بر افغانه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه
کامیون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدر جنگ
صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور
بجانب دهلی زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکروا بود
زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری
بدارالخلافة آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
سلطنت بود) با قلندر خان ایلچی شاه درانی دار مدار کرده اردرا
برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده از انجا (که با خواجه سرا
مذکور دلجمعی نداشت) (وزیکه بخانه اش وارد گشته بود اردرا از هم
گذرانیده مهمات سلطنت بقبضه اقتدار در آورد - و پس از آن پادشاه
بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان بار پیغام کرد

گرفت - و در سال (۱۱۹۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری (که شاه درانی از قندهار قاصد هغد گشته از لاهور این طرف آمد) از بر وفق حکم پادشاهی همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته بودند شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه درانی معاودت نمود - چون بعد یک ماه از آن بیست و هفتم ربیع الثانی سنه مذکور فردرس آرامگاه به نعیم جاردانی پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال امف جاء از دکن رسید مفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - از اینجا (که با علی محمد خان رهله خاطر پری داشت) قائم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر رهله مزبور تحریک کرد - چون قائم خان با برادران بتفصیل (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته بر سر احمد خان بنگش برادر قائم خان برده تقاضای اموال قائم خان نمود - پادشاه در باد کول توقف فرمود و مفدر جنگ بدریا گنج (که فروخ آباد از اینجا بیست کرده است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بداد الخلافه فرمود - و مفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدری توقف ورزیده بضبط محاللات متعلقه احمد خان پرداخت - و نواری نامی را از قوم کاپتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کمزبده بود - و رفته رفته ترقی پیدا گشته نایب سوبه

(مآثر الامراء) [۳۶۷] (باب الاف)

اردهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامه
افغانه بکار آمد - صفدر جنگ با اجتماع فوج پرداخته با اتفاق سورجمل
جنگ بر سر احمد خان بنگش شتافت - و معرکه کارزار آراسته شکست

فاهش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجری
بدارالخلافة رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در سوبه آله آباد
و اردهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و موختن مکانها دقیقه
فرنگداشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با مله هزار هولکر و جی ایا
سندھیه (که هر دو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت
مقابلہ احمد خان کمر همک چشم بست - این مرتبه هزیمت
بر افغانه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه ایست از کوه
کمایون) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدر جنگ
صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور
بجانب دهلی زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکورا بوعده

زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری
بدارالخلافة آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
سلطنت بود) با قلندر خان ایلچی شاه درانی دار مدار کرده اردو
برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده از انجا (که با خواجه سرای
مذکور دلجمعی نداشت) روزیکه بخانه اش وارد گشته بود اردو از هم
گذرانیده مهمات سلطنت بقبضه اقتدار در آورد - و پس از آن پادشاه
بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان بار پیغام کرد

(باب الف) [۳۶۸] (مآثر الامراء)

که دروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - از به طلب بی برده
 در سه چند خانه نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون
 منظور نگردید بے رخصت برآمده بر در کروهی بلدا مزبور توقف
 کرد - و هر روز فساد در قد کشیدن بود - تا آنکه مفدر جنگ شاعران
 جمعی را بتوزکی برداشت - و احمد شاه تعلقه وزارت از قیصر او
 بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عمادالماک بمحاربه مفدر جنگ
 برخاسته تا شش ماه جنگ در میان بود - آخر بواسطت انتظام الدوله
 بقرار بحالی موبه آله آباد و اوده صلح صورت گرفت - مفدر جنگ
 بتعلقه خود عازم گردیده هفدهم ذی الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد
 و شصت و هفت هجری درگذشت - پسرش شجاع الدوله است
 که ترجمه اش جداگانه سمع ایراد پذیرفته *

• آصف الدوله امیر الممالک •

سیومین پسر نظام الممالک آصف شاه است - نام اصلی او سید
 محمد - در حین حیات پدر بخطاب خانی و اسم ملائمت جنگ بهادر
 مخاطب گردیده بصوبه داری حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس
 از فوت پدر چون ناصر جنگ شهید برای دفع فتنه مظفر جنگ
 متصل بذریه پهلپوری شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت
 ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای
 راه مظفر جنگ بر دست امانده کشته شد از آنجا (که او نسبت
 بدیگر برادران کلان سال بود) برآمد حکومت نشست - و از حضور

(مآثر الامراء) [۳۶۹] (باب الف)

احمد شاه پادشاه باضافه منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایه امتیاز یافت - و ثانیاً لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگه‌ناتمه داس (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسویس را ^(۲) (که همراهِ مظفر جنگ کمر عزیمت بسته بودند) داده‌ی نموده (فوق ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (۱۱۹۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر ملاح بمیان آورده بعید از آباد رفت - و در اثنای راه رگه‌ناتمه داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و دکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (که غازی الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیان رسید) اگرچه او در چند روز گذشت اما مرهته بدستاریز اسناد او (کثر ملک خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیان کشیده گرفت کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سدد صوبه داری دکن بنام برادر او نظام الدوله آصف جاه (که از سابق بنام رایعه‌دی دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت تاچار او را بمنجه برنشاند - و در حبس گاه مطابق سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری انتقال نمود - و شهرت یافت که نگهبانانش کشتند *

(۲) نسخه [ب] فراموش (۳) در [بعضی نسخه] سال دوم آن که (۴)

در [بعضی نسخه] در گذشت *

* اسمعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیرت جماعه داری میگذرانید - صبیحه او
 پسر مست خان منصور بود - و او پسر عظمت خان است - که در
 جنگ سید دلاور علی خان (در برزی فیل عضدالدوله عوض خان^(۲)
 پیاده شده جان نثار گردید - پسر سمرست خان و سلطان خان برتبه
 جاگیر داری مرتقی گشتند - اسمعیل خان با هزار سوار بشیوه ازنی
 در سواک صلابت جنگ و نظام الدوله آصف جاه نوکر بود - چون طالعش
 عروج داشت رفته رفته بقیامت نظامت و متصدی گری محالات
 هویه یواز چه بره عزت برافروخت - چون با جانوجی بهوسله (که در آن
 وقت تعلقه دار صوبه مذکور از جانب مرهته بود) از سابق معزفت
 داشت بگردار و هویز نقش عمل داری (ا درست ساخت - و مدتها)
 رائق و فائق مهمات آنجا ماند - آخرها بظاہر اعتیان بمکیفات^(۳) دماغش
 از کار رفته آثار خود سری بعرضه ظهور در آرد - و این معنی باعث
 وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود
 و سالی (که جهت تذبیه پسران رگهوجی بهوسله سمت ناگپور قهضت
 نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن (کن الدوله کار پرداز سوار آن نوئین
 باشد مکان را توطیه اصلاح شمرده خود را با جمعیت قلیل متصل
 لشکرش رسانید انبغات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخه [ب] غوث خان (۳) در [بعض جا] بهر ذله نوشته (۴)

نسخه [ب] از دیان مکلفات .

(مآثر الامراء) [۳۶۱] (باب الباء)

خود برگردد - درین ضمن فوجی (که بر سر او تعیین شده بود) نمودار گردید - ناچار با سی چهل سوار^(۱) (که در آن وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسب بعبدان^(۲) نبرد تاخته مقوف بفرزنداران را برهم زده در میان فوج سواران درآمد - بهر که میرسید شمشیرت حواله میکرد چون بدنش جراحت بسیار داشت در وسط فوج رسیده از اسب درآفتاد - و مطابق نسخه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نهم هجری بجان بجان آفرین سپرد - پسرانش صلابت خان و بهاول خان مورد قرحم شده مجال بالا پوز و بدن پورا پی پی و کراچ کانون صوبه بزاز بجایگیر یافتند - و با جمعیت بانو کوی می پردازند *

• حرف الباء •

• پیرام خان خاندان •

بعده واسطه بعلی شکر بیگ بهارلو (که از اعظم طوائف نوکمان قراقرق و تیلو است) میرسد - در زمان ارتقا^(۳) دولت این سلسله مثل قرا یوسف و پسرانش قرا سکندر و میرزا جهان شاه (که بسلاطنت عراق عرب و آذربایجان رسیدند) علی شکر بیگ ولایت همدان و دینور و کردستان اقطاع یافت - تا حال آن ولایت بقلمرد علی شکر مشهور است پسرش پسر علی بیگ در زمان حسن پادشاه آقا توئیباو (که باستیصال

(۴) در [بعض نسخه] بجهان آفرین (۳) نسخه [ب] میر علی بیگ •

(باب اجماع) [۳۷۲] (مآثر الامراء)

قراوقوبیلو پرداخت (بخصار شده مان آمده نزد سلطان محمود میرزا
 در روز چند پسر برده به فارس شناختند - و با حاکم شیراز معاویه کرده
 منہزم گشتند - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا
 کشته شد - و پس از آن همروش یاز بیگ در زمان شاه اسماعیل مغوی
 از عراق برآمده در بدخشان سکونت گرفتند - و از آنجا نزد امیر خسرو
 شاه بقندرز رفتند - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علی
 بیگ (که پدر بیروم خان باشد) ملازم بایر پادشاه گردیدند - بیروم خان
 در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر بدیلم رفته تحصیل علم
 می نمود - در شانزده سالگی بخدمت چغتاش آشنایی آمده روز بروز
 در ظل عنایت تربیت می یافتند - تا بمعادت قرب و مصاحبت
 و امارت رسیدند - و در قضیه نامرضیه تنوچ جان سپاریها کرده سنبل دریه^(۲)
 افتادند - و بواجب متر سین (که از زمین ازان معتبر آن سرزمین بود)
 در قضیه لکه نور التجا بود - چون این خبر بشیر خان رسید طلب داشت
 در راه مالوه بار پیوستند - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جاب
 خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریب بر زبانش گذشتند - هر که
 اخلص دارد خطا نمیکند - بیروم خان در جواب گفت چنین اسمی
 هر که اخلص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهان بود به هزار گونه
 بیقراری باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات
 راهی شد - در راه ایلیچی شیر خان (که از گجرات می آمد) آگاه گشته

(۲) در [بعضی نسخه] سنبل *

(مآثر الامراء) [۳۷۳] (باب الباء)
 کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورتی ویژه نمودند داشت)^(۲) همراه
 گرفت - بیروم خان از نیک ذاتی و جوان مودی بمبالغه گفت - که من
 بیروم خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت - این ملازم من است
 میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیروم خان بدین
 طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را
 از ناشناسی از هم گذرانیدند - بارها شهر خان میگفت - که همان زمان
 (که بیروم خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که
 با ما نمی سازد - سلطان محمود گجراتی نیز تکلیف رفاقت کرد - بیروم
 خان قبول نمود - و رخصت سفر حجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد
 و از آنجا بولایت هرندوار شتافته بمزم - ملازمت جناب آشیانی ره گرامی
 ولایت سندهه گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه
 در رستم [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبه جون
 (که بر کنار آب سندهه واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز
 اکثر بلاد آنجا است) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس
 دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود
 پیش از ملازمت اول گذرش^(۳) بر جنگ گاه افتاد - که قوچ پادشاهی
 با ازغونیان مهاربه داشت - بیروم خان خود را آماده جنگ ساخته
 مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا
 از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیروم خان است غریب از مردم

(۲) نسخه [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش •

(باب الباء) [۳۷۴] (مآثر الامراء)

برخاست - و در سفر عراق عمده ملازمان و فاکیش بود - شاه ایوان هم
 اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقی منظور نظر سلطنت چون شاه
 عالی قدر بجهت انبساط خاطر جنت آشیانی گاه بزم جشن ترتیب
 میفرمود و گاه طوطی شکاری می انداخت و رزق (که صحبت چوگان بازی
 و تبقی اندازی بود) اورا بخطاب خانی مرفراز کرد - بعد معاودت از
 عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بزیان همایونی نزد
 میرزا کامران (فته بفکر صحیح خود چنان بخاطر اردن که بمیرزا (که
 نشسته باشد) هر در منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم
 بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحف بدست گرفته بوسه پیشکش
 آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - در آنوقت هر در منشور
 گذرانید - و چون جنت آشیانی بعد فتح قندهار (که بموجب وعده شاه
 بقزلباشیه سپرده) ازان تسخیر کابل مصمم کردند سامن برای اهل و عیال
 ضرور بود - لهذا قلعه را ججرا ازانها گرفته حواله بیرام خان نمودند
 و بشاه سعادت نوشتند - که بیرام خان فدوی طرفین است - بار حواله
 کردیم - و چون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعض قنده سازان از
 جانب بیرام خان سخنان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار
 آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد
 نوازش شد - و در بساط هذوستان عمده جمیع سرداران و پیش قدمان
 معرکه اد بود به نیروی شهابی و جسارت فتحهای نمایان کرد
 خصوص در جنگ اچھیواره - که بسرداری خود بمردم قلیل با افغانه

(مآثر الامرا) [۳۷۵] (باب الجاه)

بسیار جنگ کرده غائب آمد - و سرخند و غیره برگزانت جاگیر یافته
 بخطابه‌های عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت مند)
 اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه با تالیقی
 شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تذبیه سکندر خان سوز و انتظام مهم
 صوبه پنجاب با شاهزاده تعیین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر
 روز جمعه (که عرش آشیانی در قصبه کلانور مضاف پنجاب بر تخت
 جلوس نمودند) بیروم خان وکیل السلطنت شد - و محل و عقد امور
 خلافت و رفق و فتن جلود نصرت برای صواب نمایار تفویض یافت
 و بخطاب والای خانخانان کوس ناموری باخذ آرازه ساخته در مخاطبات
 بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج
 با سلیمه سلطان بیگم (که جنم آشیانی در حیات خود با بیروم خان
 دامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

در صبیحة میرزا نورالدین محمد و خواهرزاده جنم آشیانی ست
 میرزا پسر علاءالدین محمد - و از پسر خواجه حسین - که بخواجهزاده
 چغانیان شهرت دارد - و نبیره زاده خواجه حسن عطار - و ایشان
 بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفه خواجه نقشبذند اند - صبیحة
 شه بیگم دختر عالی شکر بیگ جد سیوم بیروم خان (که در خانه سلطان
 محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظه
 این نسبت گیتی ستانی دختر خود کابریک بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخه [۱] چغانیان *

(باب الجاء) [۳۷۶] (مآثر الامراء)

فرمودند - و بدین مناسبتها این نصیب واقع شد - بیگم طبع هوزون

داشته مخفی تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * * شعر *

* کاکلت را من ز هستی رشته جان گفته ام *

* مستی بودم زهن سبب حرف هریشان گفته ام *

بعد فوت پیرام خان عرش آشیانی بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال

هفتم جهانگیری فوت کرد *

سبعان الاء باین ترب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه

دانائی و معامله دانی و وفور اخلاص و عقیدت امور و چند از

نیرنگی تقدیر بر لوحه ظهور نقش بست - که مزاج عرش آشیانی از آن

بزرگ منش منحرف گشت . و فی الحقیقه فتنه سازان حسد آگین

از ناتوان بیینی و خود غرضی بکمر را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را

برگردانیدند - و خوشامد سازان خانه برافند از طبع آن امیر کهن سال را

از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپور اخط - چنانچه

دور بیبرام خان کشتی سیر دریای جون میکرد - یکی از فیلبان

پادشاهی از جوش هستی بآب درآمد بطرف کشتی درید - اگرچه

فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمی که داشت اضطراب

بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند

از حفظ قوره نگردید فیلبان را گردن زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه

بر آشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه

در سنه (۹۶۷) نصد و شصت و هفت عرش آشیانی از آگوه بیهان

(مآثر الامرا) [۳۷۷] (باب الابد)

شکار روانه دهلی شدند - و در آنجا رسیده بطایب امرا احکام فرستادند
 و شهاب الدین احمد خان با استدعای ماهم انکه بتعمیرت مهمات ملکی
 مامور شد - خانخانان میخواست خود را بملازمت رساند - عرض آشنایی
 پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنهای نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور
 نیاید - برخی بر آنند که پادشاه بعزیمت صرف شکار برآمده چون
 بسکندر آباد دهلی رسید بتوغیب ماهم انکه بشوق ملازمت مریم مکانی
 از خای عیان بددهلی نمود - هیچ از جانب بیرام خان غباری بر حاشیه
 خاطر نبود - اگرچه حساس و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح
 دیگر بر روی کار خودها آورده مدعیایب شوند) و بقابو سخن (که
 موجب بے التفاتی شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم خان و مادرش
 ماهم انکه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهی
 منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائی نمی یافت - لیکن چون
 گفته اند *

* شعر *

* هر چند باغیاز عنایت نظرس هست *

* گوئیم بدیشان که سخن را اثری همت *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت گدورتها ذهن نشین
 ساختند *

بالجمله ادهم از راه درست اعتقادی خود ائانه سلطنت را
 بامرای عمده روانه حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز
 بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون اداره فریج

پادشاهی بتعالب از شهرت گرفت همه مردم پادشاهی از جدا شدند
 او هم امن توغ و علم و نقاره و سایر ادرات امارت مصحوب همین قلی
 بیگ و شیرزاد خود بحضور فرستاد . و بامرا (که نامزد تعالِب
 شده بودند) نوشتن - که من از همه دست برداشته ام - برای چه
 تصدیق بکشید - مرا از مدتها زیارت عتیبات عالیات نصب العین هست
 بود - الحال سرشته درائی مقصود بدست افتاد - ناچار امرا نیز
 برگشتند - چون رای مالدیو راجه جوده پور سر راه گجرات بود و با خان
 مزاج داشت از ناگور به بیگانیر شناخت - و رای کلیان مل زمیندار آنجا
 بادم اخلاص پیش آمده لوازم مهمانداری بتقدیم رسانید - درین اثنا
 شهرت یافت که ملا پیر محمد از گجرات رسیده بتعالِب مامور
 شد - قلعه انگیزان مزاج بیروم خان در شورانیدند - و قرار مخالفت
 داده بپنجاب : آن قلاب ساختند - و باز بفریب کلپترة سرایان
 تیره بخت پرده از روی کار برداشته در به پنجاب گذاشتن - و در
 جمع مردم کوشیده بامرای اطراف نوشتن - که اراده سفر حجاز
 داشتیم - لیکن چون معلوم شد (که مهمانگه و غیره مزاج پادشاهی را
 منحرف ساخته آرزویی مرا بظن نسبت میدهند) لهذا بظاطر
 رسید که یک دفعه سزای بدکرداران داده متوجه سفر مبارک شوم
 و ملا پیر محمد سردانی را (که درینولا علم و نقاره یافته متعهد
 اخراج من گشته) در یابم *

(۲) نسخه [ج] ناهود شده بودند *